

مروین جونز  
ترجمه : بابک قهرمان

# سوسیالیسم در آفریقا

است که به آنها استاد و کتاب بدهند ولی هنوز جوابی دریافت نکرده است . بعد از من دعوت کرد که از کتابخانهشان دیدن کنم که خود شاهی برجسته آوری عقاید و اصول مختلف بود .

لیکن در بیمارستانهای دولتی اکنون ۸۰ دکتر چینی کار می کنند و چون در تمام مملکت کلاً ۵۷۵ دکتر وجود دارد که ۶۰ نفرشان در بخش خصوصی اشتغال دارند ، از دکترهای چینی استقبال بعمل آمده است . چینی ها در ساختن خطوط جدید راه آهن به معادن مس زامبیا ، رکورد را شکست اند ، کار ساختمان این راه آهن در اکتبر ۱۹۷۰ آغاز شد و مطابق برنامه باید در عرض ۶ سال به پایان برسد ، ولی قسمت مربوط به تانزانی - که از مناطق کوهستانی با ۲۲ تونل و ۳۰۰ پل میگردد ، اکنون تمام شده است و چون قسمت مربوط به زامبیا از يك فلات مطبوع عبور میکند این خط ۱۸۰۰ کیلومتری تا آخر امسال پایان خواهد پذیرفت .

مسئله تانزانایی ها درباره چرائی يك چنین كمکی آنهم از طرف کشوری که خود دارد از عقب ماندگی بیرون میاید و موفقیت آن در چائیکه کشکائی از نوع کمک بانک جهانی - کم یا زیاد - بطور کلی از برآوردن نیازهای ممالک آفریقائی شکست خورده است ، کجکاو شده و از خوس پرسش های کرده اند . باوجود این ، انگای به خود در سخنرانی های نایرره معنونی است که همیشه تکرار میشود . درسال ۱۹۶۷ وی در سخنان خود در یکی از اعلامیه های بحریپ تانو چنین گفت :

با کشور فقیری که ما داریم تکیه کردن بر پول بعنوان عامل اساسی توسعه احمقانه است . ما در کشور خود وسیله ای برای بر پا کردن صنایع مدرن متعدد نداریم . دعوت از سرمایه داران خارجی در ساختن صنایع مورد نیاز ما ممکن است کاملاً موفقیت آمیز باشد ، ولی جلوی رشد و تلاشهای ترقیخواهانه ما را می گیرد .

اعلامیه فوق حزب تانو می گوید که : اشتباه ما دراینستکه فکر می کنیم توسعه با صنعت شروع میشود . به زمان دستوری جمله بالا توجه شود که دارد از زمان حال صحبت میکند . زیرا که واقعاً تا سال ۱۹۶۷ دستور کار البته بدون مذاقه زیاد قبول صنعت بعنوان آغاز راه توسعه بود . موقعیکه نایرره در عوض کردن اولویتها اصرار می ورزید در حقیقت داشت از حقایق تلخی سخن می گفت : چنانکه خود وی گفت که :

از هر طریق که بخواهیم در تقسیم ثروت خود بین خود استفاده کنیم ، باید قبول کنیم که ملت فقیری هستیم . از این حقیقت نمی توان گریخت و هر کس که به مردم قول ثروت میدهد دارد آنها را تحقیر میکند .

يك ملت فقیر نمی تواند تنها از راه ساختن يك کارخانه ذوب آهن در اینجا و يك کارخانه مونتاژ ماشین در آنجا ثروتمند شود و یا از کشاورزی به صنعت ببرد . همانطور که خود نایرره از روی طعنه گفت هدف توسعه تحت

درسال ۱۹۶۵ ، در اولین سفر من به آفریقا ، همجا صحبت از آزادی بود بدون اینکه در کلامها ریشخندی باشد یا ابهامی . هر فاصله ده دوازده سال ، مناطق وسیعی از مراکش گرفته تا بوت سوانا ، سی وسه کشور مستقل از زیر تسلط امپریالیسم شکست خورده بیرون آمدند . بدیهی است که این تحول سیاسی اسباب رضایت خاطر بسیار و حتی بیتزدگی شدیدی شد . در آن زمان بندرت از سوسیالیسم حرف زده میشد ، زیرا که خود استقلال خطمین حفظ آزادی ، پیشرفتهای اجتماعی و رفاه عمومی محسوب میشد . درباره سرمایه داری هم زیاد صحبتی نمی کردند . عده معدودی که نیز از آن ترسی بدل داشتند فکر میکردند که با خداحافظی تسلط خارجی ، سرمایه داری نیز راهش را خواهد گرفت و رفت .

حالا ، تقریباً پس از گذشتن يك دهه ، ملت های آفریقائی با همان اشکال انتخابی روبرو هستند که کشورهای اروپائی و آسیائی در دوره جدید تاریخ حیات خود . در بعضی از این کشورها سرمایه داری دارد ویشه می گیرد و گسترش می یابد . طبقه جدید متکی بنفسی که به « بنزی ها » معروف هستند ( زیرا که سوار مرسدس بنز میشوند ) ، بعضی اوقات در نتیجه کوبندهای نظامی و بعضی اوقات در پس ظاهر دموکراسی پارلمانی قدرت را بدست گرفته است .

در کنیا که من چند روزی در میان ادارات چندین طبقه ، هتل های لوکس و رستورانهای ایتالیائی تازه روئیده شده آن را دیدم ، در آنجا این طبقه را بسیار موفق دیدم . شعب شرکتهای انگلیسی و آمریکائی در اینجا و آنجا وضع بسیار خوبی دارند . ولی استعمار جدید تمام داستان نیست . کارخانه های تازه و مزارع بزرگ سهم « بنزی ها » را نیز می رسانند و تقریباً تمام وزیران ثروتمندند .

آندسته از رهبران آفریقائی مانند کنت کافوندا رئیس جمهور زامبیا که از آزادی توقعات بالاتری دارند ، از خودخواهی و بی بند و باری اجتماعی « بنزی ها » بی خود بجان آمداند . هر روز آخر های وقت آنها درباره یورش سرمایه داری و چاره جوئی مدتی وقت صرف می کنند . چون فکر می کنم که هنوز زامبیا تکلیف آینده خود را تعیین نکرده است ، من در این مقاله در جائی دیگر به آن خواهم پرداخت .

من بسیاری از وقت خود را در تانزانی گذراندم ، چون این کشوری است که مصممانه راه تحول را برگزیده است . در دارالسلام عقایدی شکل می گیرند و برنامه هائی پیاده می شوند که می توانند برای همه ما درس باشند . این عقاید از طرف پرزیدنت ژولیوس نایرره و گروهی از مردان برجسته حزب او موسوم به تانو می آیند .

نظر من اینستکه نایرره و همکاران وی خود می اندیشند و خود درباره مسائل سیاسی و اقتصادی تصمیم می گیرند . باوجود این ، وقتی از دانشکده تربیت مدیر حزب تانو ملاقات بعمل آوردم در این باره چند سئوالی کردم . و از جوابیائی که گرفتم باین نتیجه رسیدم که به دانشجویان عقاید سوسیالیستی تمام دنیا را می آموزند . مدیر دانشکده می گفت که از سفارت چین خواسته

تأثیر قرار دادن رئیس جمهورهای میهمان نیست - - -

اما ، حتی يك ملت فقير ، اگر متوجه دارائی خود باشد ، می تواند جامعه عادلانه ای بسازد . دارائی ناپرهه همانطور که خود وی بارها گفته است ، زمین و مردم است . تا آنجا که من توانستم بفهمم روحیه مردم قوی و امیدوار است و آنها به هدف های ملی خود ایمان دارند و به میهن خویش عشق می ورزند . و منکه از کنیا به تانزانیا وارد شده بودم از علائم آشکار اعتماد و دوستی واقعی بین آفریقائی ها و آسیائی ها جا خوردم .

و بعد ، در کشوری که هفت برابر انگلستان وسعت دارد ، تقریباً همه زمینها زیر کشت هستند و اغلب حاصلخیزند . جمعیت دارد سرعت زیاد میشود . ولی فقط در يك نقطه از تانزانیا تمام زمین های موجود اشغال شده اند . در جا های دیگر هر کسی که بخواهد بزراعت بپردازد ، به جنگل میرود و درختها را میکند . در انگامو ، يك ناحیه آباد شده جدید ۱۳۳ خانواده ۱۵۰ هکتار در زیر کشت و ۴۰۰ هکتار مرتع داشتند . البته این ارقام معنی خاصی را نمی رسانند زیرا که اگر زارعین زمین بیشتری می خواستند در دسترس داشتند . برای رعایای بی زمین آسیائی تانزانیا بدون شك يك بهشت است .

با تمام این احوال ، مردم انگامو در خانه های گلی کوتاه ۱/۵ متری ( بلندی ) يك اتاقه زندگی می کنند و لباسشان در واقع بجز تکه هایی از کهنه چیزی نیست . اینها حتی از ابتدائی ترین وسایل شخصی محرومند . من درباره ماهیت فقر مردم تانزانیا اندیشیدم . ریشه درد ، بهره وری ( قابلیت تولید ) پائین و اتلاف کار انسان است . با این زمین ها پس که اینها دارند فقری این چنین که با فقر زاغه نشینان روستائی بی زمین هندو برابر میکند ، دلیل دیگری نباید داشته باشد .

در دودوما ، شهر زیبایی که می خواهد پایتخت جدید تانزانیا بشود ، شاهد ماجرای جالبی بودم - و آن اینکه ، ده دقیقه طول کشید تا شش نفر توانستند گاری پری را از گودال خیابانی گل آلود بیرون بکشند . البته کامیون کم و گران است و وقتی به دوستی تانزانیائی گشتم که سوار کردن موتورهای کوچک بروی گاریهای دستی مفید خواهند بود جواب چنین بود که در کشوری که همیشه بار را بروی دوش میکنند و یا بر سر حمل میکنند ، داشتن گاری دستی خود پیشرفتی است .

موضوع دیگر اینکه تقریباً همه جا مزارع را با کج بیل برای زراعت آماده می کنند ، این ، کار را کند و طاقت فرسا می سازد و فقط سطح خاک است که شخم می خورد . زمانیکه سایر کشورهای جهان سوم دارند جای خیش های گاو را به تراکتور میدهند تانزانیا کوشش میکند که جای کج بیل را با خیش عوض کند .

در این شرایط - و با ۹۶ درصد از مردم بصورت روستائین - اصل ناپرهه دافع بردادن اولویت درجه اول به توسعه روستاها معقول بنظر میرسد تازه مگر سایر کشورهای فقیر دارند چه گلی بر خود می زنند؟ در اینها روستاها سخت عقب مانده و شهرها مرکز تجمعند . نتیجه را چه میدانیم - تقاضای بسیار بالا برای کار ، بیکاری همه گیر بی نوایان ، حلبی آبادها ، کلبه آبادها ، و رکود روستائی که جوانانشان به شهرها روی برده اند . و « بنزی ها » که اغلب در شهرها میزند تمام منابع را برای برآوردن هوس های تجملی خود میکند . حتی اگر برابری اجتماعی وجود داشته باشد ، تازه باز هم شهرها با خیابان های آسفالته ، شبکه آب شهری ، برق و خدمات دیگر ، بیمارستان های مجهز ، که همگی از محل درآمدهای کشاورزی از جیب دولت پرداخت میشوند ، سهم بزرگی از اعتبارات را می برند .

اعلامیه حزب تانو در سال ۱۹۶۷ میگوید که « شهرنشینان استثمار کنندگان روستائین خواهند شد . » این رشد ناپهناجار شهرها در بسیاری از کشورهای جهان سوم از لیما گرفته تا جاکارتا بخشنی مشهود است . در بعضی از پایتخت های آفریقائی مانند نایروبی و لوساکا شهرها دارند بطور بی قواره ای رشد میکنند . این امر سلامت دارالسلام را تحت الشعاع قرار داده است . برای احتراز از این فاجعه ، باید بدنبال اولویت های ناپرهه رفت :

در تانزانیا بسیاری از مردم از طریق کار خود و کار برای مزارع گروهی نان خواهند خورد ، و فقط عده معدودی

از طریق مزدگیری آنها برای خرید محصولات زارعین خواهند زیست .

من جمله فوق را که از يك مقاله ناپرهه درباره آموزش و پرورش نوشته است باین منظور گرفتم تا نشان دهم که آئین وی در تمام حوزه های زندگی نفوذ دارد . ولی از جمله بالا نباید چنین برداشت کرد که فقط نظام آموزش ابتدائی تانزانیا مورد توجه است و بس . دانشگاه دارالسلام بتدریج گسترش یافته است و در حال حاضر ۵۰۰۰ دانشجو دارد و صحبت از تاسیس دانشگاه دیگری میرود . در ابتدای استقلال تنها ۱۲ پزشک تانزانیائی وجود داشت ، در صورتیکه این رقم اکنون به ۱۹۵ رسیده است . مسئله مهمتر اینست که هدف دانش آموزان از آموزش که گذراندن امتحان بنظور پیدا کردن يك کار صنعتی و یا پشت میز نشینی بود ، تغییر کرده است .

در حال حاضر تاکید کمتر بروی آموزش دبیرستانی و بیشتر برآموزش ابتدائی است و می خواهند نحوه آموزش را طوری کنند که کسی از گرفتن آن شرمند نشود . شهریه از بین رفته است و دوره ابتدائی به ۷ سال افزایش یافته است ( ۷ تا ۱۴ ساله ) و نوآموز را طوری تربیت می کنند که يك شهروند ، یا اغلب ، يك زارع خوب از آب درآید .

در ضمن برای پیکار با بیسوادی بزرگانان برنامه هایی را شروع کرده اند . ( از تعداد بیسوادان اطلاع دقیقی درست نیست ، ولی با احتمال زیاد ۷۵ درصد از مردم بیسوادند . ) در سال ۱۹۷۱ در ۶ ناحیه از ۷۰ ناحیه کشور آزمایشی بعمل آمد که در نتیجه آن در ۵ ناحیه - در ناحیه دارالسلام اشکالی پیش آمد و موفقیت حاصل نشد - بیسوادی بکلی از بین رفت . مبارزه برای هر فوق در تمام کشور از سال ۱۹۷۲ آغاز شد . ممکن است که این مبارزه به هدف تعیین شده خود که از بین بردن کامل بیسوادی در سال ۱۹۷۵ است برسد ولی در هر حال تبدیل بیسوادی کامل به با سوادی نه کامل پیشرفت بزرگی است .

تمام اینها و بسیاری از مطالب دیگر مانند خدمات درمانی و بهداشتی که باید از آن بگذرد - سیاست های اجتماعی روشنگرانه ای هستند . این ، باین صورت البته سوسیالیسم نیست . ولی همینقدر که سودجویی شخصی در کار نیست ، اولویت های مالی محلی برای خودنمائی پیدا می کنند . در واقع برنامه ریزی در تانزانیا برپایه مطمئن مالکیت عمومی استوار است . بسیاری از بخش های صنایع در مالکیت کامل دولت و یا با مشارکت آن است و شوراهای کارگری بر آنها نظارت می کنند . دلیل مشارکت دولت ( معمولاً بیش از ۵۰ درصد ) استفاده از تخصص مدیرها و تکنیسین های خارجی است . در هر حال ، بجز در کارهای کوچک تمام موسسات بازرگانی و خدماتی در اختیار دولت معادن ، صنایع نساجی والوار را در دست دارند و برای نظارت کامل بر اقتصاد کشور ، بانکداری در انحصار دولت است .

اولویت های کشاورزی ، صنعت را به کنار نمی رانند و سعی « سازمان توسعه ملی » برایشانکه به ایجاد صنایع جدیدی دست بزنند . من از فعالیت های این سازمان فهرست طولانی تهیه کردم که بهره برداری از معادن نمک ، تهیه قهوه فوری ، مواد شیمیائی و مواد مصنوعی ، جرم زرافه و سازمان چاپ تانزانیا جزو آن بود .

لیکن ، اهمیت اساسی هنوز با زمین است و نسخ مالکیت خصوصی در سال ۱۹۶۲ ، اولین قدم تانزانیا بسوی سوسیالیسم بود . درست است که مالکیت خصوصی زمین قبل از اصلاحات فوق ، از يك درصد از زمین های کشور ( در نواحی شهری و کشتزارهای قهوه اروپائی ) تجاوز نمی کرد ، ولی در آفریقا سنت است که زمین را بعنوان يك منبع به پندارند و نه يك دارائی ، و مالکیت آن در نظر آنها درست مثل مالکیت چند هکتار از دریا در چشم ما است . این گرایش و طرز تلقی ، ملی کردن زمین را آسان کرد ولی مالکیت خصوصی زمین در بسیاری از کشورهای آفریقا وجود دارد و عامل اصلی غنی کردن طبقه بورژوازی جدید است .

ناپرهه ، بعد از اینکه بدینگونه جلوی سرمایه داری ارضی را گرفت ، به ساختن سوسیالیسم در روستاها پرداخت . ناپرهه ، به انجام این مهم از راه دکترین اوچاما موفق گشت . اوچاما را تقریباً می توان « یاهم بون » ترجمه کرد و معنائی که از آن مستفاد می گردد مالکیت گروهی و

فعالیت های گروهی در يك ده معمولاً بزرگ است . موقعیكه برای دیدن يك اوجامای تمام عیار بدنیاال نام محلی گشتم ، در دارالسلام آمدهای مختلف جاهای مختلفی را نام بردند . بالاخره راهی منطقه سینجیدا شدم . برای رسیدن به این محل چهارده ساعت با قطار و هفت ساعت با اتوبوس و دو ساعت دیگر در لندرور - در جادهایكه فقط با لندرور می‌شد سفر کرد - مسافرت کردم ، تا سرانجام به دهكده اوجامای (گروهی) الكامو رسیدم . سینجیدا یکی از فقیرترین مناطق تانزانیاست كه خاك كم عمق و آب بدی دارد . خانه های گلی الكامو با خانه های نواحی ساحلی قابل قیاس نبودند . بطوریکه تعداد خیلی کمی از آنها حتی مغروش به حصیر بودند . تانزانیایی‌ها میهمانان خود را برای تماشا به دهات نمایشی سر راه نمی‌برند .

آنچه كه بنظر من مهم‌آمد اینست : چون قبول يك جامعه گروهی ( اوجاما ) دلخواه است - آطور كه من پرستی دیدم - لذا درجه « باهم بودن » را خود مردم تعیین می‌کنند . در بعضی نقاط ، تنها به بازار فرستادن محصول گروهی است . در بعضی نقاط دیگر ، روستائیان قسمتی از اوقات هفته را برای يك مزرعه گروهی - مثلاً ، يك كشتزار بنه - و بقیه را برای خود كار می‌کنند در الكامو و دهكده های دیگری كه من در منطقه دیدم ، تمام زمین ها را بطور گروهی كشت و زرع می‌کردند ، گرچه جامعه های روستایی گروهی فوق ، از لحاظ وسایل فنی و یا استاندارد های مادی وضع درخشانی ندارند ( تنها يك تراكتور در الكامو وجود دارد و در جاهای دیگر اصولاً تراكتوری موجود نیست ) ، از لحاظ مساحت اجتماعی این جوامع بمعنای واقعی گروهی هستند .

تانزانیایی‌ها معتقدند كه جوامع گروهی ( اوجاماها ) باعث بالا بردن اتكای بنفش میشوند و این اتكای بنفش واقعا چه در سطح محلی و چه در سطح مملکتی فضیلت بزرگی محسوب می‌گردد . حرف بولت در عمل اینستكه « پول نخواهید ، زیرا كه پول كافی نداریم ، از ما راه و طریق بخواهید ، و اگر نظر ما را نمی‌خواهید ، نظر خودتان را اختراع کنید و كار ها را خودتان انجام دهید . » در الكامو داشتند مدرسه‌ای می‌ساختند ، مانند خانه ها از خشت ، نه معمار بود ، نه عمله مزد بگیر و نه « طرحی » خارجی . ولی اگر اینها نبودند در عوض احساس تعلق بجامعه بود .

گردآورد مردم در كنار يكدیگر ، بمعنای دقیق آن ، فواید عملی زیادی نیز به همراه دارد . آفریقائی ها مطابق با سنت های خود در خانه های جدا افتاده‌ای كه در وسط مزرعه‌ای قرار گرفته‌اند ، بین آنها خانه بعدی را جنگل فرا گرفته است ، زندگی می‌کنند و فراموش می‌کنند . آنها در ساختن جاده و مدرسه و درمانگاه در این حالت گراف تمام میشود و بكندی صورت می‌پذیرد . این مشكلات را جامعه‌های گروهی حل کرده‌اند .

لیكن ، حسن بزرگ جامعه های گروهی ( اوجاما ) در برخورد با آفریقائی آوردن روح همكاری ، همان ماده حیاتی تحول است . در يك دهكده گروهی ( اوجاما ) نه ثروتمندی هست و نه فقری . حتی زمین های بعضی‌ها از زمینهای بعضی دیگر بهتر یا بدتر نیست . مردم با من درباره « مزارع ما » ، « محصول ما » ، « برنامه های ما » حرف می‌زدند . این نكته ساده‌ای بیش نیست ولی نحوه زندگی خاص و جالبی را بیان میکند . ناپرده معتقد است كه این روح همكاری جزو سنت های آفریقائی است كه باید با آرمانهای نوین امروزی تطبیقش داد . مطابق گفته او نابرابری و دشمنی های طبقاتی را اروپائیان به آفریقا بردند . زیرا كه در هیچيك از زبانهای آفریقائی واژه « طبقه » وجود ندارد ، ناپرده حتی گفته است كه :

ما در آفریقا نیازی به « سوسیالیست » شدن نداریم ، چنانكه نیازی به آموختن « دموكراسی » نیز نداریم . هر دوی اینها در گذشته ما و در جوامع سنتی ما ریشه دارند .

من فكر کنم در جمله فوق آثاری از رمانتیسم وجود داشته باشد ، كما اینکه اسطوره مری‌انگند زمانی مشغله ذهنی سوسیالیست های انگلستان شده بود . به یقین ، علیرغم فقدان هرگونه مالکیت خصوصی قانونی ، زارعین خانه های خود را مال خود میدانند . این مسئله

روانشناسانه را تا حدی حل کرده‌اند ، زیرا كه از بریا كندگان دهكده‌های گروهی نمی‌خواهند كه به ادغام زمین هائی كه از قبل آن می‌زیند ، بپردازند . معمولاً دهكده های تازه را بر روی زمین های غیر مسكونی كه در تانزانیا بسیار فراوانند می‌سازند . مثلاً ، مردم الكامو از جاهای مختلف ۲۰ كيلومترى و بیشتر آمده بودند .

از سال ۱۹۶۷ كه فكر تشكيل دهكده‌های گروهی سر زبان افتاد ، حدود ۱۵ درصد از مردم به دهكده های گروهی رفتند . این پیشرفت تدریجی ، بزرگترین دلیل اختیاری بودن شركت در دهكده های گروهی است و بعلاوه ، چنانكه یکی از متفكران تانزانیائی بمن گفت خود نوعی « انقلاب ذهنی » محسوب میشود . همین متفكر متذكر شد ، كه بعضی‌ها زیر قولشان می‌زنند ، و گهگاه به خانه های قدیمی خود می‌روند و بعضی اوقات یکی دو تا از زنه‌ای خود را در آنجا نكهمیدارند . بعضی اوقات ، كم شدن درآمد‌ها در ابتدای كار - بعلم اینکه زمین را باید آماده كرد و یا اینکه محصول نامناسبی كشت شده‌است - نیز مشكل ایجاد میکند . مطابق گفته همین شخص ، برای موفقیت دهكده های گروهی باید كه از صنایع بسنی و صنایع كوچك استفاده جست .

اولین كسی را كه در الكامو دیدم رئیس كمیته حزب تانو در محل بود . ( او در ضمن يك كشتی پرورستان محل هم بود كه اسباب تعجب اكسی نشده بود . ) تانو ۳ میلیون عضو دارد و در تمام سطوح اجتماعی فعالیت می‌كند . و كسی هم وانمود نمی‌كند حزب مشاء قدرت نیست . در ملاقات خود با داودی مواكاواگو یکی از دوستان قابل اعتماد ناپرده ، از او خواستم كه حوزه‌های فعالیت دولت و حزب حاكم را مشخص كند . منظر بودم كه مانند نمونه كنه‌های يك حزبی دیگر جواب شته و رفته واژ سر واكنش‌های بشوم ولی جوابی كه شنیدم این بود : « حزب تصمیم می‌گیرد ، و دولت عمل میکند . »

هیچكس نمی‌تواند مرز مشخصی بین وظایف دولت و حزب رسم‌كند ، مواكاواگو - كه مسئول آموزش‌های سیاسی مردمی ، یا بهتر بگوئیم تبلیغات است - هم وزیر اطلاعات است و هم دبیر تبلیغات تانو . وزیر كار دبیر كل فدراسیون اتحادیه های كارگری است ، تمام روسا و فرمانداران محلی روسی محلی حزب هم هستند ، و در زمانیکه من در تانزانیا بودم داشتند مطابق دستور عناوین فرمانداری وغیره را كه آخرین یادگار های انگلستان بود باك می‌کردند واژ عناوین حزبی استفاده بعمل می‌آوردند ، وقتی دلیل را پرسیدم جواب مواكاواگو این بود كه « بخرورن را بحداقل می‌رساند و رهبری محكم و نامتفرقی بوجود می‌آورد . »

در تانزانیا كه اینجا مطرح میشود اینست ، در تانزانیا آزادی تا به حدی است ؟ باید بگویم كه زنگبار وضع خاص خود را دارد و اتحاد آن با تانگانیکا هنوز واقعیت چندانی نیافته است . و حكومت سابق محلی شیخ كرومه برای اقلیت‌ها چیزی در حدود يك حكومت وحشت بوده است . مخالفان گروه هنوز بدون محاكمه بزدان فرستاده میشوند و این باعث ناراحتی رهبران كشور است . از سال ۱۹۷۲ كه گروه كشته شد تا بحال ، اوضاع با حكومت عبود جومبه آرامتر شده است . البته من نمی‌توانم این اطلاعات را با شواهد حضوری تكمیل كنم ، چه غیر مستقیم بمن حالی كردند اگر به زنگبار بروم ، مدت توقفم در آنجا هرچه باشد ، وسایل خبرنگاریم يكروز بعد از ترك من از جزیره به آنجا خواهد رسید . چون فقط سه درصد از مردم تانزانیا در زنگبار زندگی می‌کنند . بنابراین خود را به آنچه كه در همان سرزمین اصلی میدیدم قانع كردم .

از این موضوع كه بگذریم ، تانزانیا عقیده‌ای را كه من در یوگسلاوی پیدا کرده بودم تقویت كرد و آن اینکه صرفاً گفتن اینکه در كسورهای يك حزبی آزادی نمی‌تواند وجود داشته باشد زیاد صحیح نیست . اولاً ، این امر بستگی به این موضوع دارد كه آیا قبلاً احزاب دیگری وجود داشته وغیر قانونی اعلام شده‌اند . در تانزانیا چنین رویه‌ای رخ نداده‌است . ثانیاً ، بستگی دارد به اینکه آیا در چارچوب همان نظام يك حزبی تساهل و بحث و فحص واقعی تا چه اندازه وجود دارد . من بعنوان يك مسافر با آمدهای بسیاری با رك‌گوئی تمام صحبت كردم و همگی را عقیده بر این بود كه در تانزانیا به شكایت‌ها و اقلیت‌ها گوش فرا میدهند . اصلاح‌طلبان ،

که اغلب کارمندان دانشگاهی هستند ، انتقادهای وسیعی از دستگاه بعمل میاورند . اینها بمن اطمینان خاطر دارند که توسط حزب ( که عضو آن هستند ) و یا دستگاهی که در آن کار می کنند مجازات نمی شوند .

در زامبیا ، که من در موقعیت ناجوری واردش شدم وضع فرق میکند . در اینجا ، باوجود اینکه احزاب مخالف بعلت رقابت های منطقه ای یا عشیره ای ، از طرف دولت حمایت میشدند ، در سال ۱۹۷۳ نظام یک حزبی بتوسط خود همین دولت برقرار شد . پس از این واقعه انتخاباتی بعمل آمد که نامزدهای رقیب که همگی به حزب اتحاد استقلال ملی تعلق داشتند در آن شرکت کردند . از میان نامزدها ۲۶ نفر که در انتخابات مرحله اول در صدر آراء قرار داشتند بتوسط کمیته مرکزی ذیصلاح تشخیص داده شدند . در این سال تنها ۳۹ درصد از آتهائی که حق رای داشتند در انتخابات شرکت کردند در صورتیکه در آخرین انتخابات نظام چند حزبی این رقم ۷۷ درصد بود . نکته دیگر اینکه در انتخابات فوق هفت وزیر از گود خارج شدند . پس از این رویداد که روزنامه تایمز او زامبیا آنرا یک فاجعه خواند ، رهبران سیاسی اجازه مصاحبه با روزنامه نویس های خارجی را بدون کسب تکلیف از دبیر کل حزب اتحاد استقلال ملی آقای گری زولو از دست دادند و آقای زولو مامور مسافرت بگرد کشور شد تا دلیل شکست ۷ وزیر و کم شدن تعداد شرکت کنندگان در انتخابات را بداند .

گروهی از دانشجویان ، که از من خواستند نامشان را نبرم ، بمن گفتند که در حزب حق بحث آزاد وجود ندارد و مردم بخاطر کسب امتیاز های اقتصادی و سیاسی است که به حزب می پیوندند . حزب برای جمع آوردن اعضای بیشتر کوشش های زیادی بکار برده واز شمار عجیب و غریب « آکر » به حزب اتحاد استقلال ملی به پیوندید بنفع شمامت « استفاده برده است ، لیکن ، در حال حاضر هرکس که بخواهد عضو شود ، باید از دو شخصیت مهم سفارش بیاورد و ۵ نسخه درخواست عضویت را پر کند .

کنت کائوندا ، تنها مردی که در دوستی و آرماندوستی وی شک نیست ، خالق اعتقاد ملی مردم زامبیاست . اعتقادی که وی انسانگرایی نام نهاده است ، به عقیده یکی از طرفداران سخت و سخت کائوندا کسی از انسانگرایی کائوندا سر در نمی آورد و به قول یک دانشجو « این انسانگرایی یا خود وی خواهد مرد . » من درباره انسانگرایی چیزهای بسیار خواندم ولی هیچ متوجه نشدم که چگونه می توان آنرا در حل مسائل واقعی سیاسی بکار گرفت . جای تعجب نیست که این انسانگرایی به سطح شعار های توخالی ، آنهم در ادارات دولتی نزول کرده است : شعارهایی نظیر « با انب و انسانگرا باشید » یا « خوشرو و انسانگرا باشید » .

نکته بسیار مهم این فلسفه طرز تلقی آن نسبت به سرمایه داری و سوسیالیسم است . کائوندا همیشه استثمار را مخالف با انسانگرایی خوانده است . معینا ، تشریح رسمی هدفهای اقتصادی زامبیا را « کمک به رشد طبقه اهل کسب و کار زامبیا » دانسته است . در سال ۱۹۷۲ کائوندا چنین گفت : « می خواهیم بدون اینکه کسی را مجازات کنیم نظم جدیدی بوجود آوریم ، زیرا که می دانیم که ... » هیچکس در اعناق قلب خود به معنای واقع یک سرمایه دار نیست ، لیکن ، مغز حسابگر برای خود دلایلی دارد که قلب حساس از آنها بی خبر است . چنانچه ، یأسانی می توان دید که بنزری ها خوب به مراد خود رسیده اند . در همان سخنرانی کائوندا در ضمن تفسیر رویداد های سال ۱۹۶۴ بعد ، قبول کرد :

در ۸ سالی که از دوره استقلال ما می گذرد . ما اجازه داده ایم که آزادی بی بند و بار در کسب و کارهای آزاد موجب بوجود آوردن علف های هرزی از سرمایه داری شود که ریشه کن کردنش به برنامه گذاری احتیاج دارد .

هرگونه کوششی در سوسیالیست کردن زامبیا با مشکلات سختی روبرو خواهد شد . درست است که بر روی کاغذ ، زامبیا مطابق با استانداردهای آفریقائی کشور نروتمندی است - درآمد مالیاتی سرانه آن شش برابر تانزانیا است - ولی باید در نظر داشت که نابرابری شدیدی هم بچشم میخورد . متوسط سود یک صاحب مزرعه ۲۶ برابر دستمزد یک کارگر کشاورزی است . بهمین دلیل وقتی به مزرعه ای ۲۴ هزار هکتاری رسیدم که صاحب

یک سفید پوست روزنیائی بود متعجب نشدم . یک پنجم کشاورزان بزرگ را آفریقائی های تازه بدوران رسیده تشکیل میدهند . گذشته از این ، وابستگی اقتصاد به معادن مس که ۴۰ درصد از تولید ناخالص ملی را تشکیل میدهد ، مانع بزرگی در راه ایجاد اتکالی به خود است . مالکیت معادن فوق را دولت و شرکت های خارجی بعهده دارند . دولت به تازگی تسلط اداری خود را بر این معادن افزایش داده است ولی شرکتها هنوز کنترل بازاریابی را در دست دارند و قیمتها مطابق با بازار ارز فلزات قیمتی لندن تعیین میشوند .

مسئله مهم دیگر ، متمرکز شدن تمام برنامه های عمرانی و توسعه در نوار بین مرز رودزیا و معادن مس است . این موجب چنان هجوم عظیمی به شهرها شده است که نه تنها در آفریقا بلکه در تمام دنیا سابقه ندارد . از زمان استقلال تاکنون بعنوان نمونه از جمعیت یک استان روستائی باوجود افزایش کلی جمعیت کشور ، به میزان ۶ درصد کاهش یافته و به جمعیت دو استان شهری به میزان ۸۲ درصد افزوده شده است .

صنایع جدید که همگی تقریباً بر روی نوار مذکور در فوق تاسیس میشوند غالباً « سرمایه بر » اند و بهمین دلیل مهاجران شهری اغلب کاری گیر نمی آورند . بیکاران تقریباً ۲۰ درصد از نیروی کار شهری را تشکیل میدهند . و درست در همین حال روستاها در حال رکود باقی مانده اند و مواد غذایی در مقیاس وسیع از خارج وارد می شوند .

در لوساکا ، که جمعیت آن از زمان استقلال تا بحال ، چهار برابر شده است ۱۵۰ هزار نفر از ۴۰۰ هزار نفر مردم شهر بر « حلی آبادها » زندگی می کنند . تا دو سال قبل مهاجرت مردم و زندگی در این حلی آبادها و ساختن خانه غیر قانونی بود ولی اکنون باوجود اینکه رسماً مورد تأیید قرار گرفته اند ، نه مدرسه ای و درمانگاهی و نه خطوط اتوبوسرانی و نه فاضلابی . به تازگی طرحی موسوم به « نوسازی » که کارش فقط رساندن آب لوله کشی شده به سر یکی از حلی آبادهاست آغاز شده است . امسال ۷۵۰۰ نفر از این آب استفاده خواهند کرد ، در صورتیکه احتمالاً چهار برابر این تعداد بر جمعیت حلی آباد مزبور افزوده خواهد شد .

بالاخره باید متذکر شد که وابستگی به اروپائی ها کمتر از رودزیا شمالی نیست . تنها در یکی دو سال اخیر است که عده ای بزرگ زامبیائی فارغ التحصیل شده اند . در حدود ۲۶۰۰۰ مدیر سفید پوست و تکنیسین که اغلب در معادن مس کار می کنند ، قسمت بزرگی از درآمد خود را بخارج می فرستند . در بسیاری از مناصب کارمندان سفید پوست انجام خدمت می کنند . بعلت کمبود زامبیائی اصلاح طلب ، اصلاح طلبان نیز سفید هستند .

من در بحثی که در دانشگاه زامبیا تشکیل شده بود شرکت کردم ، در این بحث مطابق قول همگانی ، اولین اقدام باید برانگیختن کارگران و دهقانان و « آزادی کردن زامبیا از وابستگی های فکری غرب » می بود . خطاب اینکه از ۲۳ نفر منتظر و کارشناس آموزشی حاضر در جلسه ۲۱ نفر سفید پوست بودند . موقعیت به داستانهای دور پس لنینیک شبیه است ، بجز اینکه باید خودش میامد و چیزی را هم اضافه می کرد و آن اینکه « درست سر همه قفل شد و ما تا باز شدن آن در افاق زندانی بودیم . »

و باید توجه کنیم که این زامبیاست نه کنیا . این کشوری نیست که آنرا آگاهانه بر روی چاه سرمایه داری انداخته باشند . در واقع عوامل دگرگونی در زامبیا دارند قوت می گیرند . بعلت امکانات همکاریهای اقتصادی ( بخصوص پس از خاتمه کار راه آهن ) و دوستی بین کائوندا و نایرره ، رابطه بین این دو کشور دارد محکمتر میشود . و مهم اینکه هر دوی این کشورها از مبارزان سرسخت رژیمهای استعماری و یا تراد پرستانه حاکم بر ملیونها آفریقائی هستند .

مبارزان آزادیخواه موزامبیک و رودزیا - که کارشان برخلاف پیش بینی های ابتدائی بعضیها بسیار خوبست - رابطه بین سرمایه داری جهانی و ستمگریهای محلی را خوب حس کرده و جهت سوسیالیستی گرفته اند می توان امیدوار بود که قاره آفریقا به آزادی واقعی و حکومت های راستین مردمی نایل شود . مشکلات و دودلیها فراوانند ، ولی آفریقا ، آنطور که من در پایان سفرم حس کردم روزی جهان را به حیرت خواهد انداخت .